جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

واکاوی تاریخ سینمای پس از انقلاب

حکایت سینماتوگراف ۲

موج ضد مردمی دیگری از راه رسید

سعید مستغاثی

بخش یکصد و چهل

هنوز از شـرایط خطیر کرونا رهایی پیدا نکرده بودیم که با قضایای پاییز ۱۴۰۱ مواجه شـدیم و این‌بار حتی از دوران کرونا هم شرایط برای سینما سخت‌تر شد. اوضاع به حدی رسید که دیگر کسی به همین سادگی نمی‌توانست کار کند و در واقع بخش ممیزی و صدور پروانه فیلمسـازی و نمایش از سـازمان سینمایی به برنامه‌ریزان کف خیابان‌ها و رسانه‌های زنجیره‌ای و کانون‌های اداره‌کننده آنها انتقال یافته بود که اگرچه کلی ادعای دموکراسـی و حقوق بشـر و آزادی داشتند اما در واقع به دیکتاتوری‌ترین شـکل، پروانه سـاخت و نمایش برای احدالناسی صادر نکرده که هیچ، هرکسی هم جرأت فیلمسازی یا ارائه فیلمنامه برای پروانه ساخت پیدا می‌کرد را با رکیک‌ترین فحاشی‌ها و تهمت‌های سنگین و حتی برخورد فیزیکی مواجه می‌ساختند.

خاطرم هسـت، فضا آن‌قدر سـنگین شـده بود که رفیق شـورایی خودم یعنی مازیار میری از کارگردان‌های معروف سینما و تلویزیون با استیصال می‌گفت مگر کارمندان ادارات سرکارشان نمی‌روند؟ مگر اعضای بانک‌ها کار نمی‌کنند؟ مگر آموزش‌وپرورش و مدارس تعطیل شـده؟ پس چرا ما نباید فیلم بسـازیم؟! که گذران زندگی داشته باشیم و اگر بسازیم با فحش و فضاحت روبه‌رو می‌شویم؟

یادم هست کیانوش عیاری که در حال ساخت فیلم «ویلای ساحلی» بود را تهدید کرده بودند و او تماس گرفت که آیا هیچ‌کس در این مملکت فیلم نمی‌سازد که حالا بنده پس از سال‌ها برای تسویه بدهی‌هایم هم که شده، نمی‌توانم فیلم بسازم؟

یا قضیه شرکت‌دادن فیلم‌ها در جشنواره فیلم فجر هم برای خود داستان و ماجرائی شده بود. افرادی که قصد حضور فیلم‌هایشان در این جشنواره را داشتند با تهدید و ارعاب و فحش و ناسزا مواجه شده و هراس داشتند از اینکه در جشنواره فجر شرکت کنند و شرکت در مصاحبه‌های مطبوعاتی از کفر ابلیس هم بدتر شده بود، حتی رفتن خشک‌وخالی به یکی از سالن‌ها باعث سرازیر شدن باران فحش و تهدید بر سر افراد می‌گردید.

علیرضا معتمدی یکی از فیلمسازانی بود که فیلمش به زور تهیه‌کننده (رضا محقق) و با دریافت هتاکی‌های بسیار از سوی برخی عوامل خودش، به بخش مسابقه جشنواره ۱۴۰۱ رفت، وی می‌گفت با وجود همه تهدیدات، فقط جرأت کرد که داخل سالن برود ولی نتوانست در کنفرانس مطبوعاتی هم شرکت نماید!!

انگار که گروهی گردن‌زن و باج‌گیر، حیاط سینما را قرق کرده و اجازه نمی‌دادند کسی از آن عبور کند! با عربده‌کشی و نسق‌گیری و دادوقال، حسابی جماعت سینمایی را ترسانده بودند.

در باب آنان که خود را ممنوع‌الکار کردند

«بایکوت!»

این کلمه به برخورد گروه‌های مارکسیستی و شبه‌مارکسیستی در زندان‌های دوران پهلوی با افرادی اطلاق می‌گردید که به دلائل مختلف سرشان در لاک خودشان بود یا نمی‌خواستند با تیم آنها همراه شوند و به اصطلاح «مسئله‌دار» شده بودند.

«بایکوت» به این صورت بود که فرد مورد نظر را در هیچ دسته و گروهی راه نمی‌دادند، با او حرف نمی‌زدند، از برخی امکانات رفاهی محرومش می‌ساختند و بعضاً هم مورد ضرب‌وشتم قرارش می‌دادند.

گروه‌های یادشـده از سمبل‌های شبه‌روشـنفکری دهه‌های ۲۰ تا ۶۰ به‌شمار می‌رفتند؛ افرادی که اغلب از ایدئولوژی مارکسیسـتی پیروی کرده و خود را چپ می‌دانسـتند. گروه‌هایی که به اصطلاح آزادی‌خواه بودند و مخالف امپریالیسم و سرمایه‌داری و لیبرالیسم و... و طبعاً آنها که هواخواه لیبرالیسم و سرمایه‌داری بودند و مرگ بر امپریالیسم هم نمی‌گفتند، راست خوانده شده و اساساً روشنفکر تلقی نمی‌شدند.

بگذریم که حالا همه این دسـته‌بندی‌ها به‌هم ریخته و همان چپ‌های سـابق، واقعاً چپ کرده و طرفدار سـینه‌چاک سرمایه‌داری و لیبرالیسم شده و در دامن فاشیست‌ترین جناح‌های امپریالیستی پشتک‌بالانس می‌زنند اما یک سنت دیکتاتوری همیشه بر این دسته‌جات شبه‌روشنفکری حاکم بوده که اگر کسی با آنها نبود در سخت‌ترین شرایط بایکوت می‌شود.

میدانداری گروهی بی‌سواد و پُرمدعا

حـالا اگرچـه امروز از آن گروه‌های شبه‌روشـنفکر، به جماعتی پا در هوا و بی‌سـواد و پُرمدعا و به قول مرحوم جلال آل‌احمد «هُرهُری‌مذهب» رسیده‌ایم اما آن سنت «بایکوت» در اشکالی شنیع‌تر و مبتذل‌تر آمیخته به کاربرد رکیک‌ترین فحش‌های چاروادارى و به اصطلاح چاله‌میدانی بر فضایشـان حاکم شـده است! (به نظر می‌آید این سوپر شبه‌روشنفکران امروز به اصل خود بازگشته‌اند!)

نمونه‌اش در جریان التهابات سال ۱۴۰۱ بود که تولید و نمایش سریال و فیلم برای تلویزیون و اکران سینما، دوران به‌شدت عجیب و غریبی را پشت‌سر گذاشت. در زمانی که بسیاری از پروژه‌های سینمایی یا سریال‌ها وارد فاز تولید و فیلمبرداری می‌شدند، ناگهان به‌گونه‌ای باورنکردنی تهدیدات علیه این گروه‌ها آن هم از جانب تعداد محدودی از همکاران‌شان شروع شد.

علناً با فیلمسازان و عوامل دیگر مانند بازیگران تماس گرفته می‌شد و آنها را از ادامه تولید یا بازی در فیلم‌ها و سریال‌ها، ابتدا نهی کرده و اگر فیلمساز یا بازیگر و یا یکی از عوامل فنی فیلم که با او تماس گرفته شده بود، نهی فوق را برنمی‌تابید و به دلائل مختلف کار خود را ادامه می‌داد، مورد تهدید قرار گرفته و بعضاً با فحش و بدوبیراه و ناسـزا (که از ویژگی‌های حیرت‌آور و تأسـف‌بار آن التهابات بود!) مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت تا آن‌که از انجام کار در پروژه‌های سـاخت فیلم و سریال، خودداری کرده و یا انصراف دهد.

حتی برخی از تهدیدکنندگان با لحن و ادبیات لاتی و جاهل‌منشانه، همکاران خود را مورد آزار قرار دادند مانند تهدیدات نوه جاسوس معروف انگلیس که به‌جای سررشته داشتن از فیلم و فیلم‌سازی، کلکسیونی از ادعا و قمپز است!

دیکتاتوری اقلیت و دیکتاتورهای کوچک

اما همان حضرات در حالی که ادعای تحریم و همراهی‌شان با اغتشاشات، گوش فلک را کر کرده بود، خود در پروژه‌های پُرپول با رانت و پارتی و شارلاتانیسم مشغول دریافت دستمزدهای کلان بودند و بعضاً با همین دستمزدها در آن‌سوی مرزها برای خود ویلا و خانه‌های آنچنانی تهیه کردند.

به هر حال بسیاری از برنامه‌سازان و سینماگران، تهدیدات و فحش و ناسزاها را برنتابیدند و به کار خود ادامه دادند که از اینجا به بعد کار تهدید و فحش برای عدم حضور در تلویزیون یا اکران سینماها و یا حتی جلسات مطبوعاتی جشنواره فیلم فجر آغاز شد.

این همان دیکتاتوری یک اقلیت محدود است که در طی ۴۰ سال گذشته با تحمیل خود به تلویزیون و سینمای ایران و بهره‌گیری از رانت‌های مختلف دولتی و حکومتی، مشکلات و دغدغه‌ها و ارزش‌های هویتی و ملی و تاریخی مردم ایران را سانسور کرده و در مقابل، فیلم‌ها را مملو از دعواها و جنجال‌ها و انواع و اقسام بحران‌های بالای میدان ونکی و عشق‌های ضربدری و مربعی و ذوزنقه‌ای و تحریف وقایع اجتماعی و تاریخی کردند.

اینها همان دیکتاتورهای کوچکی هسـتند که علاقه و دل مشـغولی‌های مردم برایشان کمترین اهمیتی نداشت و از همین‌روی انحصارطلبانه با قبضه کردن همه ارکان سـینمای ایران، آن را هم از «سـینما» و هم از موضوعات مربوط به «ایران» و «ایرانی» خالی کردند تا اینکه براسـاس آمار رسمی، تنها ۷درصد مخاطب برای آن باقی‌بماند و ۹۳درصد مردم ایران از آن فراری باشند.

حالا همان دیکتاتورهای حقیر و کوچک که دیگر میدانی برای تخریب ذهن مردم ندارند، دست به سلطه‌گری و برقراری دیکتاتوری اقلیت خود بر همکارانشان زده‌اند که بیش از این، استبداد رأی و فریب‌های آنان را نمی‌پسندند و می‌خواهند به راه خود بروند.

یاد جلال آل‌احمد به خیر که شصت سال قبل و در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران»، همهمه و قیل‌وقال جماعت شبه‌روشنفکر را مانند لانه زنبور دانست و استبداد و دیکتاتوری‌شان را از انواع مشابه هم بدتر شمرد!

«از سرگذشت»

همراه با جنگ ۱۲روزه

محمدعلی میرزایی

ما همواره نیاز بـه بازخوانی واژه مقدس «دفاع مقدس» داریم؛ واژه‌ای که تداعی‌گر روزهای سخت اما پُرحماسه دهه شصت شمسی است. روزهایی که ملت سلحشور ایران، سینه‌های ستبر خود را در برابر هجمه ناجوانمردانه متجاوزان به میهن اسلامی سپر کرد و عزت و سـربلندی را بـرای این مرز و بوم به ارمغان آورد. اما امروز، در دهه ۱۴۰۰، بار دیگر شاهد شکل‌گیری حماسه‌ای مشابه، این‌بار در قالب «جنگ ۱۲روزه» تحمیلی از سوی رژیم سفاک صهیونیستی هسـتیم. جنگی که نشـان داد خوی وحشی‌گری اشغالگران قدس شریف، پیر و جوان و حتی کودک و نوزاد نمی‌شناسد و عزم آنان برای کشتار و ویرانی، حد و مرزی ندارد.

در این ۱۲ روز پُرالتهاب، نمی‌توان از نقش کلیدی رسـانه‌ها، به‌ویژه رسانه ملی، به‌سادگی گذشت. اگر رسـانه دلسوز و متعهد ما بموقع وارد میدان نشود و روایتگر حقیقی وقایع نباشد، بی‌تردید شاهد جولان رسانه‌های فارسی‌زبان معاند و شبکه‌های عبری‌زبان خواهیم بود کـه با روایتگری‌هـای غیرحرفه‌ای و مغرضانه خود، در پی تحریف واقعیت و وارونه‌نمایی حقایق هستند.

در چنیـن شـرایطی، برنامـه ارزشـمند «از سرگذشت» که اکنون فصل سوم خود را پشت‌سر می‌گذارد، همچون چراغی فروزان، روشـنایی‌بخش مسیر آگاهی‌بخشی و تبیین حقایق است. این برنامه، روایت‌های ناب و تازه‌ای از حماسه این ۱۲روزه را با حضور خانواده‌های معظم شهدای حملات اخیر رژیم صهیونیستی به آنتن می‌برد. «از سرگذشت» نه‌تنها تصویری واقعی از مظلومیت ملت ایران در برابر این ددمنشی‌ها ارائه می‌دهد، بلکه شجاعت و ایثارگرانی را به نمایش می‌گذارد که با خون خود، درخت انقلاب اسلامی را آبیاری می‌کنند.

یکی از نکات قابل تأمل و بسیار کاربردی که در طول سه فصل این برنامه همواره ثابت و ماندگار بوده، موضوع دکور و میزانسن آن است. جمله‌ای حک‌شده بـر دکور این برنامه، ما را به یاد فرمایشـات سـید شهیدان اهل قلم، حاج مرتضی آوینی، رضوان‌الله‌علیه، می‌اندازد: «کلاه‌خودی به وسعت گیتی و تاریخ». این جمله، عمق و وسعت واقعه کربلا را در ذهنمان تداعی می‌کند؛ جایی که حاج مرتضی آوینی فرمودند: «کربلا شهری نیسـت در میان دیگر شهرهای دنیا و نامی نیسـت در میان دیگر نام‌های دنیا. کربلا حرم حق است و همه دلسوختگان در آن جای دارند... و تو، ای آن که در سـال شصت‌ویکم هجری هنوز در ذخایر تقدیر نهفته بوده‌ای و اکنون، در این دوران جاهلیت ثانی و عصر توبه بشریت، پای به سیاره زمین نهاده‌ای، نومید مشو، که تو را نیز عاشورایی است و کربلایی که تشنه خون توست و انتظار می‌کشد تا تو زنجیر خاک از پای اراده‌ات بگشـایی و از خود و دلبستگی‌هایش هجرت کنی و به کهف حَصینِ لازمان و لامکان ولایت ملحق شوی و فراتر از زمان و مکان، خود را به قافله سـال شصت‌ویکم هجری برسـانی و در رکاب امام عشق به شهادت رسی... یاران! شتاب کنید، قافله در راه است. می‌گویند که گناهکاران را نمی‌پذیرند؟ آری، گناهکاران را در این قافله راهی نیست...، اما پشیمانان را می‌پذیرند.» این کلام نورانی، عمق معنای ایثار و شهادت را در تمامی ادوار تاریخ آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که هر دوره‌ای کربلای خاص خود را دارد.

«از سرگذشـت» با پیوند ناگسسـتنی خود با مفهوم والای وطن، وجه مشـترک همه ماست. این برنامه با تأکید بر این حقیقت که ایران حسین تا ابد پیروز است، مهم‌ترین کلیدواژه و پیام اصلی خود را به مخاطبان منتقل می‌کند. پیامی که در این روزهای حساس و پُرمخاطره، بیش از هر زمان دیگری نیاز به تکرار و تبیین دارد.

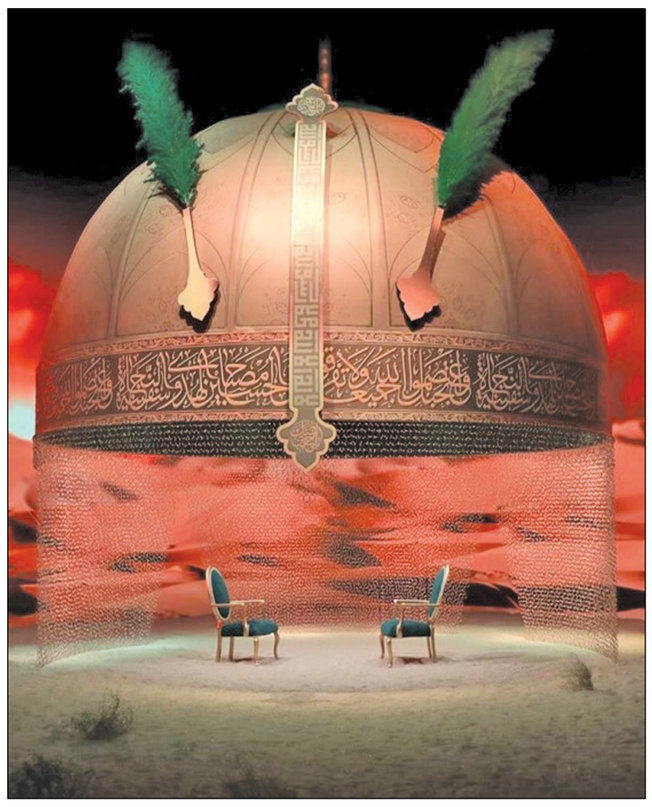

نگاهی به فیلم «کارآموز»

روایتی ناقص از یک شخصیت پلید

علی عینی

فیلم «کارآموز» ساخته علی عباسی، اثری واقع‌گرا (رئال) با روایتی خطی است که به دوران جوانی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا می‌پردازد. تمرکز اصلی فیلم بر جاه‌طلبی و حرص ترامپ برای کسب ثروت و قدرت است، اما در پرداخت به این موضوع، اثر دچار ضعف‌های عمده‌ای است. فیلم با پافشاری ترامپ برای همکاری با یکی از وکلای زبده و با نفوذ آمریکا آغاز می‌شود. وکیلی سرد، جدی و خودبزرگ‌بین که شرط پذیرش پرونده‌های ترامپ را اطاعت محض او می‌داند. ترامپ، ناگزیر، این شرط را می‌پذیرد تا هم به املاک پدرش سامان دهد و هم رؤیای ساخت «تاور ترامپ» را محقق سازد. این برج، در حقیقت، شیء دراماتیک داستان است و قصه را به دو بخش «ترامپ قبل از قدرت» و «ترامپ پس از ساخت برج» تقسیم می‌کند. فیلم تلاش دارد تا تحول ترامپ را تحت تأثیر ثروت، شهرت و قدرت نشان دهد؛ تحولی که او را نسبت به اطرافیانش بی‌اعتنا و متکبر می‌کند، تا جایی که حتی نزدیک‌ترین افراد زندگی‌اش، از وکیل گرفته تا همسرش، را نیز از خود می‌راند.

با این حال، فیلم در پرداخت ساختاری و فرمیک، بسیار ضعیف عمل می‌کند و ردپای ناشی‌گری فیلمساز به وضوح قابل مشـاهده اسـت. از جمله این ضعف‌ها می‌توان به پرداخت سـطحی شـخصیت خود ترامپ و اطرافیانش اشـاره کرد. در فیلـم، هیچ تمرکزی بر ویژگی‌های شخصیتی منحصربه‌فرد آن‌ها وجود ندارد. به عنوان مثال، ابهامات درباره گرایش جنسـی و علت مرگ وکیل او (بیماری ایدز) کاملاً نادیده گرفته می‌شود. همچنین، شخصیت همسر ترامپ، که در جوانی یک مدل مشهور جهانی بوده و حواشی بسیاری داشته است، در فیلـم تنها با چند دیالوگ کوتاه و بی‌اهمیت درباره علاقه او به مدلینگ، به تصویر کشیده می‌شود. بازی‌ها در این فیلم کاملاً کلیشه‌ای و به دور از شخصیت‌های واقعی هستند، به خصوص در مورد ترامپ و همسرش که هیچ شباهت رفتاری با کاراکترهای واقعی خود ندارند. از نظر گریم نیز، ترامپ و همسرش هیچ شباهتی به چهره واقعی‌شان ندارند. فضاسازی، طراحی صحنه و لباس نیز حرف خاصی برای گفتن ندارند. قاب‌بندی‌ها معمولی و تدوین نیز در سطح پایینی قرار دارد.

فیلم ریتمی شتاب‌زده دارد و برخی نکات مهم را یا نادیده می‌گیرد یا با سرعت از آن‌ها عبور می‌کند. درام و شخصیت‌پردازی‌ها بسـیار ضعیف‌اند و در مجموع، انتظارات مخاطب از دیـدن ترامپ با تمام خباثت‌ها، غیرقابل پیش‌بینی بودن‌ها و زوایای شخصیتی و هویتی او برآورده نمی‌شـود. در نهایت، ترامپ برای مخاطب، شخصیتی غیرواقعی معرفی می‌شود. فضای فیلم سرد است و بیشتر زمان قصه به حضور ترامپ و وکیلش در ادارات، دادگاه‌ها و رشوه‌دادن‌ها برای ساخت برج ترامپ می‌گذرد که جذابیت خاصی برای مخاطب ندارد. شاید تنها نقطه عطف این رابطه، بازی خوب وکیل ترامپ و آموزش اصول کاری به او باشـد، اما لحن بیان و طرز گویش وکیل ترامپ، که کاملاً شـبیه گنگسـترهای آمریکای جنوبی اسـت، نامشخص می‌ماند. مشخص نیست که آیا این لهجه رایج وکلای با نفوذ آمریکاست یا شخصیت وکیل واقعاً این‌گونه است؟ این نیز بخشی از ابهامات و پردازش ناقص شخصیت‌هاست.

ای کاش فیلمسـاز بـه جای تمرکـز صرف بر ثروتمندشدن ترامپ، با فوکوس بر چگونگی به قدرت رسیدن سیاسی او از طریق لابی‌های ماسونی و شخصی، هویت و ماهیت اصلی او، طرز بینش‌اش به اطرافیان و خانواده، طمع‌اش برای ریاسـت بر جهان و چرایی آن، لایه‌برداری می‌کرد. این‌گونه روایت، بی‌شـک داستان ترامپ را غیرواقعی و نیمه‌کاره رها نمی‌کرد و جذابیت بیشتری نیز داشـت. این رویکرد می‌توانست بخشی از کاسـتی‌های فیلم را جبران کند و هیچ‌چیز در این بین حیف نمی‌شد. چرا که فیلمساز در مورد شخصیت خاصی فیلم می‌سازد که یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های عصر معاصر است و طی چهار سال، دو بار رئیس‌جمهور ایالات‌متحده شـده که خود یک رکورد جدید اسـت. با فرض نگاه عمدی انتقادی (سیاسـی، ضدترامپ یا سـرکوب حزب جمهوری‌خواه) و با توجه به همزمانی سـاخت یا اکران فیلم در دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ، فیلمسـاز برای سـاخت چنین اثری از چنین شخصیتی می‌بایست جسارت بیشتری به خرج می‌داد. اما با این نوع قصه و شـیوه روایت کم‌اثر، بعید نیست کـه مخاطب با خود بگوید ای کاش این اثر به صورت سریال یا اپیزودیک ساخته می‌شد تا تکلیف کامل ابعاد گسترده‌تری از شخصیت ترامپ مشخص می‌شد و اثر نیز قوام بیشتری می‌یافت.

همان‌طور که گفته شد، در «کارآموز» ترامپ واقعی از زوایای مختلف اخلاقی، شخصیتی و هویتی اصلاً برای مخاطب دیده و معرفی نشد و در این مورد، اثر کلی لکنت داشـت. اشاره به چند ضرب‌المثل و شعارهای نمادین کـه قدرتمندان معمولاً برای موفقیت (برنده‌شـدن و بازنده‌نبودن) به آن‌ها تکیه می‌کنند تا دلیلی برای معرفی وجهه، شخصیت، بینش و ماهیت‌شان باشد، شیوه‌ای کلیشه‌ای است که به کرات در آثار دیگر مشاهده شده اسـت. به همین خاطر، بی‌اغراق می‌توان گفت تکلیف فیلم با خودش هم معلوم نبود.

فیلمساز بنا به احتیاط یا هر دلیل دیگری، از جسارت در پرداخت بسیاری از مسائل پرهیز و از خیلی چیزها اجتناب کرد و به قول معروف «یکی به نعل می‌زد و یکی به میخ»؛ یعنی گاهی از ترامپ و جسـارت او تمجید و گاهی انتقاد می‌کرد. به زبان سـاده‌تر، این‌گونه قصه و روایت به مخاطب این برداشت را می‌دهد که فیلمساز به دنبال سوژه‌ای رفته که از وسعت جهان‌بینی و جسارت خودش وسیع‌تر است. به زبان محاوره، فیلمساز در برابر سوژه کم آورده و حق مطلب ادا نشده است.

در جایگاه نقد نیز، در این‌گونه آثار، فیلمساز باید ملزم به شـناخت درسـت و صحیح از شخصیت‌های تأثیرگذار تاریخ، چه خوب و چه بد، از گذشته تا عصر معاصر باشـد تا آنچه که هسـت را به واقع به نمایش بگذارد؛ نه کمتر و نه بیشتر. یا به اندازه وسعت افکار آن‌ها بیندیشد، یا وسعت افکار آن‌ها را بهتر درک و هضم کند تا نمایش واقعی‌تر و منطقی‌تری را به اجرا بگذارد. این‌گونه اثر او هم باورپذیرتر و هم مخاطب با اثر او همذات‌پنداری بیشتری می‌کند و اثرش را تمجید می‌کند.

زنگ مجازی- جنگ ترکیبی

تقابل نظریه‌های جنگ در ۱۲ روز

عزیزالله محمدی (امتدادجو)

عدم وجـود تقارن در حوزه‌هـای فناوری و تجهیزات، نیروی انسانی، قدرت فرماندهی و ظرفیت اجتماعی، موضوعی بود که هفته گذشته در همین ستون مورد بحث قرار گرفت و ابعاد و سطوح جنگ روانی در دو سطح «راهبردی» و «راهوری»، همراه با انواع عملیات روانی «آشکار» و «پنهان» مطرح شد.

تحول اندیشه‌های نظامی در حوزه عدم تقارن را شاید بتوان در دل جنگ‌های بزرگ جست‌وجو کرد؛ چراکه در گذشته «جنگ‌های کوچک» از چندصد نفر بیشتر تجاوز نمی‌کرد و از پنج هزار سال گذشته تاکنون شکل رویارویی ارتش‌های متشکل از هزاران نفر در قالب «جنگ‌های بزرگ» تعریف می‌شوند که بیشتر در مقابل شورشیان و یا نفرات و استعداد کم قرار می‌گرفتند و به این نوع مواجهه ارتش‌های بزرگ نیز حتی با توجه بموقعیت و شـکل نبرد، گاهی نبردهای کوچک اطلاق می‌شد؛ ولی در نقطه مقابل، در قلمرو حکومت‌هایی مثل ایران، یونان و رم باستان، شمار زیادی از «جنگ‌های بزرگ» و لشکر کشی‌های وسیع صفحات تاریخ را پُر کرده است.

اروپاییان به دلیل میل به توسعه‌طلبی گسترده در سـایر قاره‌های دیگر، همواره با مقاومت مردم سـرزمین‌هایی قرار می‌گرفتند که مورد استعمار بودند و گاه دامنه زمانی این جنگ‌ها نه‌تنها از یک یا چند دهه عبور می‌کرد بلکه گاهی حتی به بیش از یک قرن هم منجر می‌شد که شاهد بر مثال آن را شاید بتوانیم هندوستان بدانیم و به جز استثنائاتی، همواره دول اروپایی در این جنگ‌ها پیروز بودند که به این نوع جنگ‌ها «جنگ ناقص» اطلاق می‌شود و صفات و مشخصات مختص به خود را دارد.

جنگ ناقص به طور مشخص با به‌کارگیری نیروهای احتیاط، استفاده مؤثر از فناوری جدید و با بی‌اعتنایی به اخلاقیات در ابعاد باور نکردنی همراه است و شـکل نامنظم آن را به اصطلاح «چریکی» و به زبان امروز پارتیزانی و... می‌نامند که این نوع جنگ‌ها را کشورهایی مثل الجزایر، ویتنام، اتیوپی، افغانستان، حزب‌الله لبنان و... در مقابل سلطه‌جویان غربی به‌کار گرفتند و نتایج شـگفت‌انگیزی را به‌رغم تمام توان قدرت‌های غربی به دست آوردند.

نکته جالب در اینجاست که گاه غربی‌ها نیز با تکیه بر این جنگ‌های ناقص یا جنگ‌های نامنظم اقدام به نابودی کامل دشمنانشـان می‌کردند. در کتاب «ماهیت‌شناسـی جنگ» که «تیک‌بخش حبیبـی» در قالب ارائه پایان‌نامه نظامـی آن را ارائه داده اسـت؛ در این خصوص مثالی از یکی از سربازان اسـپانیایی آورده که می‌گوید: سروان وارگاس ماچوکا نویسنده نخسـتین آیین‌نامه چریکی در سال ۱۵۹۹ میلادی که در جنگ‌های مسـتعمراتی و ناقص شیلی در آمریکای جنوبی شرکت داشت؛ معتقد بود که برای نابودی سرخ‌پوستان لازم است از گروه‌های تکاوری در مأموریت‌های گسترده تجسس و تخریب استفاده کرد که هر مأموریت گاه امکان دارد تا دو سال به طول انجامد.

با تحلیل امروز، بخشـی از راهبرد اسپانیایی‌ها در جهت ریشه‌کنی نسل سرخ‌پوسـتان را همان راهورد (تاکتیـک) بومیان نظیر ماندن در خشـکی، کمین و حملات غافلگیرانه تشـکیل می‌داد. جنگ‌های ناقص در آمریکای جنوبی وقتی به پایان رسـید که آخرین سرخ‌پوست به اصطلاح «وحشی» از منظر غربی‌ها در یک عملیات وسیع تعقیب و جست‌وجو توسط سگ‌های ردیابی سنگدلانه کشته شد.

ارتش‌هـای غربی هنـگام رویارویی بـا یکدیگر بـه جنگ‌های مدرن می‌پرداختنـد (مثل جنگ‌های انگلیس و فرانسـه و یا جنگ‌هـای اول و دوم و...) اما زمانی که ملل دیگر با آنها وارد مبارزه می‌شـدند آن را قیام، انقلاب، جنگ چریکی، عصیان قبیله‌ای، شورش، ناآرامی، اقدام تروریستی، جنگ کوچک، جنگ ناقص، جنگ مسـتعمراتی، و جنگ محدود نام می‌نهادند؛ در واقع همان نام‌های که امروز هم رژیم صهیونیستی در مقابل بخش‌های مختلف جبهه مقاومت آن را نام‌گذاری می‌کند و هر از چندی تحت عنوان جنگ محدود و یا جنگ کوچک و یا ناقص یک جنگ نامتقارن تجهیزاتی و فناورانه را به وجود می‌آورد.

گاهی وقت‌هـا گرچه از منظـر غربی‌ها نوع این جنگ‌ها با نام‌هایی که برشمرده شد شناخته می‌شود؛ اما این جنگ‌ها برای کشورهای مورد هدف غربی‌ها، با توجه به توان و اسـتعداد و ظرفیت یک نوع جنگ تمام‌عیار به حسـاب می‌آید؛ چراکه سبب نابودی فرهنگ‌های بومی موجود و در نهایت پاکسـازی مطلق یا نسـبی قومی آنها می‌شود.

ایـن مورد را با توجه به عدم تقـارن فن‌آورانه در جنگ ۱۲روزه می‌توانیم به تطبیق و مقایسـه مورد به مورد بنشینیم که اگر هر کشور دیگری به غیر از ایران بـود؛ در طی ایـن ۱۲ روز امکان چه عاقبتی برای آن کشور وجود داشت!؟ قطعاً آن کشور با توجه به نوع جنگ چندوجهی و ترکیبی و ناهمگونی که شکل گرفت به طور کامل دستخوش نابودی وجودی و هویتی و ساختاری می‌شد که در کمتر از نیم قرن گذشته نمونه‌های آن را در همین منطقه غرب آسیا و یا اروپای شرقی و آسیای میانه به چشم خود دیده‌ایم.

در مقابل هویت‌سازی غربی‌ها برای جنگ‌هایی که علیه سایر مردم جهان ایجاد می‌کنند؛ و نام‌های خاص برای جنگ‌های خود برمی‌گزینند؛ مردم سایر مناطق جغرافیایی زمین هم که با غربی‌های اسـتعمارگر در ستیز هستند؛ نام مبارزه، جنگ و مقاومت خود را به نام «جنگ مردمی» برمی‌گزینند که این نام‌گذاری ضمن تقویت روحیه مبارزین و هویت‌بخشی به جنگی که بر آنها به طور غالب از سوی غربی‌ها تحمیل شده، منزلتی به انجام جنگ نیز می‌دهند که عموماً از محاسبه غربی‌ها خارج است؛ مثل جنگ دوازده روزه رژیم صهیونیستی بر علیه ایران که مردم ایران حول نام میهن به دفاع از سرزمین و کیان خود پرداختند.

هـدف اساسـی در جنگ‌های مردمی از سـوی کشورهای غربی تسلط و حکمرانی بر یک کشور دیگر با تسخیر قلب و ذهن مردم است که همواره قدرت‌های بزرگ قبل از اقدام به نبرد در آن بازنده بودند و کشورهای که دارای هویت و فرهنگ و قدمت هستند به طور معمول در مقابل این نوع ستیز و جنگ تحمیلی با تکیه بر توان و ظرفیت داخلی، مقاومتی سرسختانه و همراه با ایجاد هزینه برای دشمن را فراهم می‌کنند

قرن بیست‌ویکم در حالی آغاز شد که دیدگاه‌های متفکران و صاحب‌نظران نظامی درباره آینده مسـائل نظامی با یکدیگـر در تعارض بود و براسـاس نظریه «فناوری برتری» (Technological Superiority Theory) چنین به نظر می‌رسید که کارایی بسیار بالا هواپیماها، بمب‌های هوشمند، موشک‌های دوربُرد، حساسه‌های الکترونیکی، تسلیحات اتمی، و لیزری و افزوده شدن بُعد چهارم، یعنی فضا در جنگ، همچنین تأمین ارتباطات ماهواره‌ای و فناوری پیشرفته رایانه‌ای می‌تواند جرأت حمله را از دولت‌ها و کشـورهای باتوان و قدرت کمتر بگیرد که به موجب آن دفاع از منافع و حاکمیت ملی این قبیل کشورها را در معرکه جنگ‌های آینده درگیر چالش‌های بزرگ نماید.

از سـویی دیگر بر طبق «نظریه هوش مؤمنانه» در پرتوی ایمان آهنیـن (نظریه بنیان مرصوص) که جبهه مقاومت بر آن تکیه بیشتر دارد؛ می‌توان هرگونه مانع حاصل از برتری فناوری را با اتکا به خلاقیت‌های فردی و گروهی و همچنین هوش سرشار و عزم جدی، زاده ایمان به نیروهای لایزال هستی‌بخش، از پیش‌رو برداشت و علی‌رغم انسداد و کنترل سامانه‌های امنیتی و الکترونیکی، نقش ذهن برتر را در یافتن نقاط ضعف فناوری و در نتیجه رسـیدن به اهداف، به خوبی نشان داد. راهـورد یا تاکتیکی که بـا اتکال به فکر و ذهن و هوش سرشار انتخاب شود می‌تواند در صحنه نبردهای آینده نظریه برتری فنـاوری را همانند آنچه در طول عملیات‌های وعده صادق یک، دو و بالأخص سه شکل گرفت را به چالش بکشد.

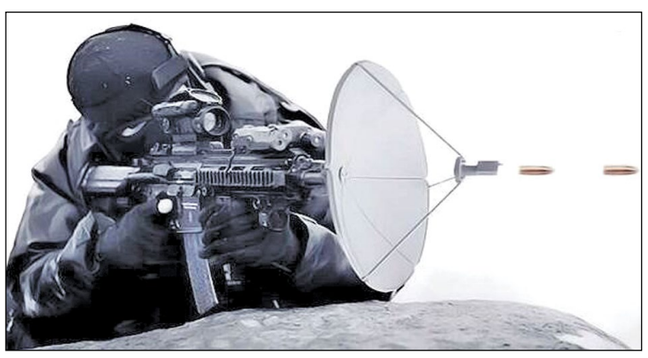

با همین نگاه و براسـاس بعضـی از نظریات کارشناسان جنگ، جنگ‌های پیش‌رو علاوه‌بر راهبرد که اساس هدایت جنگ اسـت؛ در آنها، راهورد یا تاکتیک نیز بسیار مهم و تعیین‌کننده نتیجه خواهد بود؛ چراکه ماهیت جنگ‌ها در حال تغیر است.

در واقـع توجه و گرایش بـه رویکرد جنگ با ماهیت تقارن که سـاده‌ترین مفهوم آن اسـتفاده نامتعـارف و غیرمعمول از ابـزار و نیروهای عادی و غیرمتعارف برای دسـتیابی بـه اهداف بزرگ با هزینه کمتر است جنگ‌های آینده را عرصه رقابت راهوردهای ناهمگون و نامتقارن خواهد کرد.

فرا رسیدن تحولی به نام موج سوم یعنی قدرتی مبتنی بر دانایی و شکل‌گیری دانش (در حوزه‌های مختلف) علاوه‌بر عرصه فناوری، بستر اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد که در قالب فعالیت‌های رسانه‌ای (واقعی و مجازی) انواع گوناگون عملیات روانی در طی انجام جنگ نرم به جنگ سخت معنا، هویت و حتی سرعت و هدایت می‌بخشد.

جنگ ۱۲روزه ضمن دربرگیری جنگ سخت؛ حاوی راهورد و تاکتیک در قالب رسانه‌های سلطه جهانی و مجازی نیز بود تا نظریه هوش مؤمنانه را در مقابل نظریه فناوری برتر به شکست و تسلیم بکشاند.

مجموعه اقدامات رسانه‌ای شبکه فارسی‌زبان و صهیونیسـتی «اینترنشـنال» با همراهی سایر شبکه‌های معاند فارسی‌زبان معاند مثل «بی‌بی‌سی» و «من‌وتو» و «صدای آمریکا» به طور خاص با تقسیم وظیفه در انجام سناریوهای مختلف به سرکردگی اینترنشنال، تمام ظرفیت رسانه‌ای خود را همسو با میدان جنگ سخت به‌کار گرفته بودند تا آنچه در ذهن مردم به عنوان «جنگ مردم» در مقابل جنگ ناقص و یا محدود آمریکا، ناتو، رژیم صهیونیستی و... بـود را به جنگ حکومت با مردم تبدیل کنند که این‌بار نیز نظریه بنیان مرصوص و نظریه هوش مؤمنانه با هوشیاری مردم و درک حقیقت اقدامات رسـانه‌های معاند به پیروزی رسـید و این دوازده روز گرچـه به صورت چندجانبه و ترکیبی جنگی متفاوت از تمام جنگ‌های طول تاریخ بود؛ اما نتایج شـگفت‌انگیز آن که با پیروزی مردم ایران همراه شد؛ می‌تواند تاریخ جنگ‌ها را به دو بخش پیش و بعد از این جنگ تقسـیم نماید و دوباره مفاهیم و تعاریف و نظریات جنگ و حتی جنگ‌های ترکیبی و چندوجهی و نامتقارن را نیز به باز